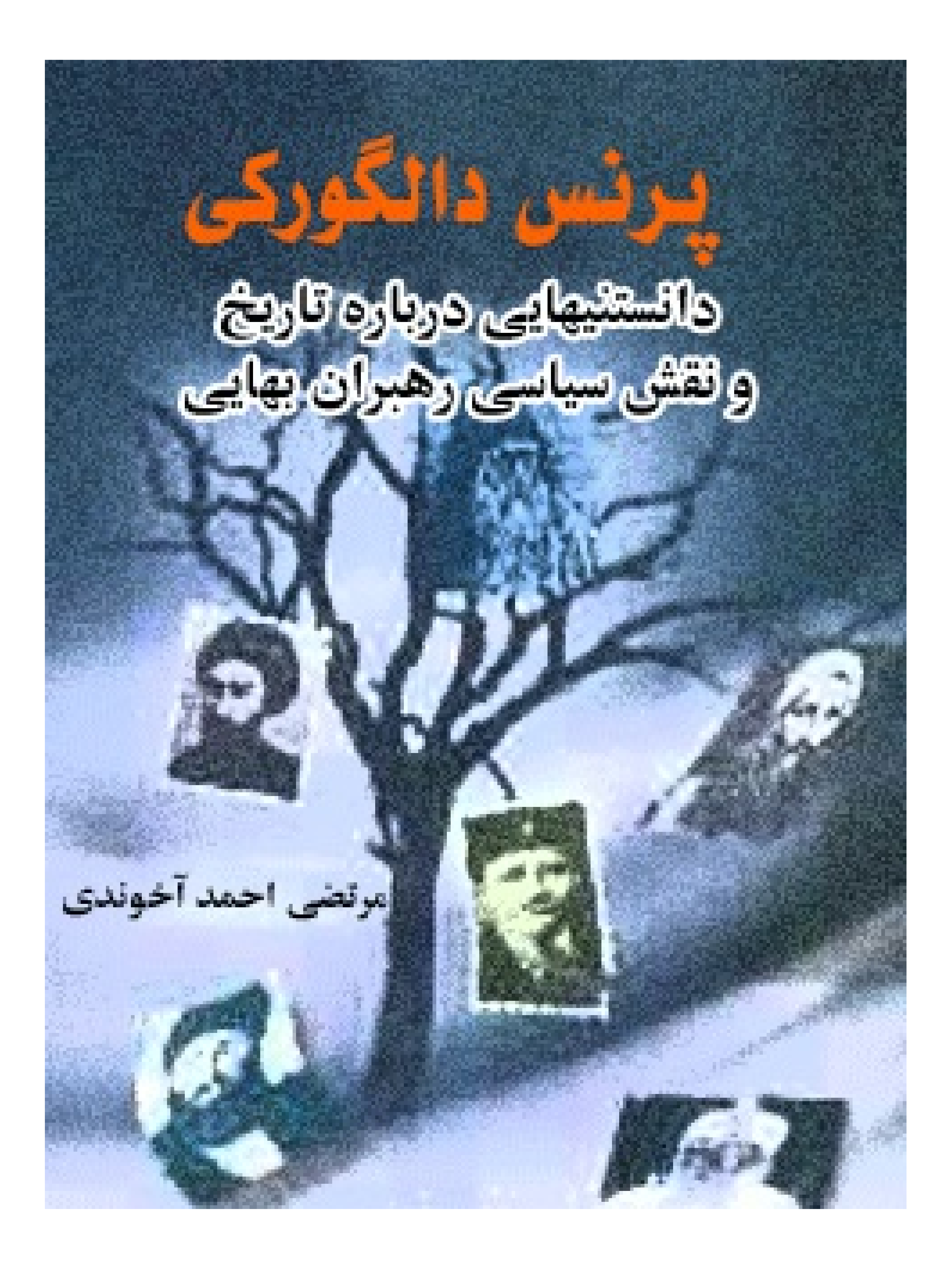

پرنس دالگورکی
دانستنیهایی درباره تاریخ
و نقش سیاسی رهبران بهایی
مرتضی احمد آخوندی


بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنی‌هایی درباره تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی(پرنس دالگورکی)

نویسنده:

مرتضی احمد آخوندی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنی‌هایی درباره تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی(پرنس دالگورکی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : احمد آخوندی، مرتضی

عنوان و نام پدیدآور : دانستنی‌هایی درباره تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی/ مرتضی احمد آخوندی.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب‌الاسلامیه، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۹۳ص: .مصور، عکس ؛ ۱۱ × ۱۶ س‌م.

شابک : ۶۰۰۰ ریال :۹-۴۰۰-۴۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فاپا)

یادداشت : عنوان دیگر: پرنس دالگورکی.

یادداشت : عنوان روی جلد: پرنس دالگورکی: تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی.

یادداشت : کتابنامه ص.[۸۲]- ۸۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : پرنس دالگورکی: تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی.

عنوان دیگر : پرنس دالگورکی.

موضوع : باب، علی‌محمدبن محمدرضا، ۱۲۳۶؟ - ۱۲۶۶ق.

موضوع : دالگوروکی، کنیاز - ،۱۸۶۷م.

موضوع : Dolgorukii, Kniaz

موضوع : بهائیگری -- ایران

موضوع : بابیگری-- ایران.

موضوع : ایران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۳ق

رده بندی کنگره : BP۳۳۰ /۱۳۸۷ /الف۳د۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۰۳۶۸

قائمیت و مهدویت

موضوع قائمیت و مهدویت از مطالبی است که کلیه‌ی فرق اسلامی‌به موجب احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اتفاق دارند. شیعیان این مقام را منحصرا مخصوص حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری علیه‌السلام می‌دانند و حتی این موضوع را بسیاری از دانشمندان عامه در کتاب‌های خود ذکر و تأیید نموده‌اند و به خصوص بعضی از آنها کتاب‌هایی در این باره تألیف و یا قسمتی از کتاب خود را اختصاص به این مطلب داده‌اند که از آن جمله کتاب «البیان فی احوال صاحب الزمان» و کتاب «الیواقیت و الجواهر» (باب ۶۵) را می‌توان نام برد. مشهورترین و مهمترین حدیثی که ما را بدین موضوع رهنمون می‌سازد و مورد اتفاق دانشمند و هم چنین [صفحه ۸] مدعیان جدید مانند «علی محمد باب و میرزا حسینعلی نوری» می‌باشد حدیث لوح فاطمه علیهاالسلام است که علاوه بر اینکه مقام قائمیت و مهدویت را به حضرت محمد بن الحسن العسکری علیهماالسلام انحصار می‌دهند نام یکایک ائمه اسلام را نیز ذکر می‌نماید. برای اطلاعات بیشتر خوانندگان گرامی می‌توانند به کتاب «منتخب الاثر» تألیف آیهٔ الله العظمی شیخ

لطف الله صافی مراجعه نمایند، ضمنا باید دانست به طوری که از صفحه ۴۷ «کتاب دلائل سبعه» از تألیفات علی محمد باب برمی‌آید حدیث مذکور مورد قبول وی بوده است و هم چنین میرزا حسینعلی نوری در کتاب «ایقان» صفحه ۱۹۰ نیز بدان استدلال کرده است. چون مقام قائمیت و مهدویت از نظر مسلمانان بسیار مهم است لذا بسیاری به طمع مال و جاه و یا به عنوان ریاست طلبی و اطلاح اجتماع به دروغ این عنوان را بر خود بسته و چند صباحی عده‌ای ساده لوح و یا شیاد را به دور خود گرد آوردند ولی بالاخره باد آورده را باد برد و از آن همه غوغا وجنجال اثری باقی نماند، [صفحه ۹] این افراد بعضی شیعی مذهب و برخی سنی و در اواخر کار اکثرا ملحد و کافر بودند. شرح حال این افراد را در کتب تواریخ و به خصوص کتبی که راجع به حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف و مدعیان مهدویت نوشته شده است می‌توان مطالعه نمود. مدعیان مهدویت اکثرا کار خود را از بابیت شروع کرده‌اند یعنی ابتدا ادعای رابطه مستقیم با آن حضرت را پیش کشیده و عده‌ای را به دور خود جمع نموده‌اند. سپس از این مقام ترقی کرده ادعای امامت و مهدویت و بعدا رسالت و بالاخره ربوبیت و الوهیت نموده‌اند، اینان معتقد بودند که خدا در آنان حلول و یا تجلی نموده است. احکامی که به عنوان رسالت آورده‌اند اکثرا موجود است و بیشتر به جانب بی بند و باری انحرافات جنسی حتی در بعضی به تمایل به جنس موافق گرایش دارد و این می‌تواند دلیلی بر وجود یک بیماری روحی مشترک و نوعی جنون جنسی در این اشخاص بوده باشد که امروزه از نظر روان کاوی مشخص شده است. از مدعیان مهدویت در زمان‌های قدیم می‌توان «محمد بن نصیر نمیری، [صفحه ۱۰] شلمغانی، حسین بن منصور حلاج» را نام برد و این افراد در اواخر قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری می‌زیسته‌اند. در اواسط قرن نهم هجری شخصی به نام «سید محمد مشعشع» در خوزستان به ادعای نیابت و بالاخره مهدویت برخاست، او مقالاتی به سبک قرآن نوشت به این ترتیب که آیات قرآن را با یک مقدار بافته‌های خود مخلوط نمود و آنها را به عنوان سند حقانیت و برهان صدق ادعای خود معرفی می‌کرد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۳ هجری ناگهانی چند متمهدی در نقاط مختلف ممالک اسلامی با فواصل زمانی کوتاهی نسبت به یکدیگر پیدا شدند، مثلا دو نفر آفریقایی با این ادعا قیام کردند و مردم را به خود خواندند و از ایمان و اجتماع مردم استفاده کرده، ضربات سنگینی بر پیکر استعمارگران فرانسوی و انگلیسی وارد کردند ولی به زودی از بین رفتند. در همین هنگام دو نفر دیگر در آسیا به این عنوان قیام نموده و در جهت عکس، استعمارگران را در راه خود کمک و [صفحه ۱۱] مساعدت نمودند و بر موجبات بدبختی دو گروه بزرگ اسلامی‌ایران و پاکستان افزودند. این دو نفر «علی محمد باب شیرازی و غلام احمد قادیانی» نام داشتند. گرچه طرفداران قادیانی از نظر تعداد و حیثیت جهانی و افکار و عقاید واجد اهمیت بیشتری هستند ولیکن به علت وضع محیط ما و شرایطی که ایجاب می‌نماید، اساس و بنیان پیدایش باب و رفتار و نظریات وی را مورد بحث قرار خواهیم داد.

مدعیان جدید

قبل از اینکه وارد تاریخ زندگانی باب شویم لازم است مقدماتی که اجتماع را مستعد به پذیرش اینگونه دعاوی نموده بود و هم چنین افکاری که مسیر رفتار و دعاوی وی را مشخص می‌نمود مورد بررسی قرار دهیم. در آن زمان ایران تازه با از دست دادن ۱۷ شهر قفقاز از رنج جنگ‌های ده ساله و دو ساله با روس‌های تزاری آسوده شده بود. وضع مملکت به علت اعمال نفوذ بیگانگان بسیار خراب و زندگی بر مردم بسیار سخت بود. عموم مردم فریاد و ناله و استغاثه به درگاه خدا برده بودند که مصلح کل را از پرده‌ی غیب به [صفحه ۱۲] در آورد و مسلمانان نابه سامان را سامانی بخشد.

تاریخ باب

در چنین وضعی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری شخصی به نام «علی محمد شیرازی» ادعای بابیت کرد. گفتار و کردار و عقاید وی

زاییده مسلکی بود که ابتدا به آن سر سپرده بود. وی در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز متولد شد پدر وی محمدرضا بزاز شیرازی و مادرش خدیجه بود در دوران کودکی پدر خود را از دست داد و سرپرستی وی را دائیش سید علی به عهده گرفت. وی هنگام طفولیت در شیراز به مکتب شیخ عابد که پیرو عقاید و آراء «شیخ احمد احسایی» [۱] بود می‌رفته است، در پاورقی کتاب «مطالع الانوار عربی» صفحه ۵۹ از قول «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» که یکی از بزرگان بهایی می‌باشد این مطلب ذکر شده است. «و کتب میرزا ابوالفضل فی کتاب خطی بان الباب [صفحه ۱۳] کان یبلغ من العمرست او سبع سنوات عندما دخل مدرسهٔ الشیخ عابد و کانت المدرسهٔ تعرف باسم قهوه اولیاء و مکث الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادی اللغهٔ الفارسیه» ترجمه: میرزا ابوالفضل در کتاب خطی می‌نویسد باینکه باب ۶ یا ۷ ساله بود که وارد مدرسه شیخ عابد گردید و مدرسه معروف به قهوه اولیاء بود و باب در آن مکان برای مدت ۵ سال مبادی لغت فارسی را می‌آموخت. و بدون شک می‌توان گفت در آن مکتب رنج بدنی بسیار دیده زیرا بعدها که کارش به ادعای قائمیت و شارعیت کشیده در کتاب بیان عربی صفحه ۲۵ خاطرات گذشته را بازگو می‌کند و حتی از معلم خود که نامش محمد بوده تقاضا می‌نماید که هنگام تنبیه وی را از حد وقار بیرون نبرد. افکار و عقاید «شیخ احمد احسایی» به وسیله شیخ عابد در زوایای مغز این کودک رسوخ نمود علت کناره گیری او از تحصیل معلوم نیست، شاید کندی ذهن او باشد و به هر حال [صفحه ۱۴] پس ازترک تحصیل به عنوان تجارت از شیراز به طرف بوشهر حرکت نمود. «احمد یزدانی» در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی صفحه ۵ مکتب رفتن علی محمد و تحصیلات سواد فارسی او را تأیید می‌نماید. با وجود مدارک مذکور هم چنین موارد دیگری از این طایفه که رسما تحصیل وی را نزد شیخ عابد تصریح می‌نماید. آقای «عباس عبدالبها» جانشین «میرزا حسینعلی نوری» در کتاب «گفتگو بر سر ناهار» (مفاوضات) چشم خود را بسته و چنین گفته‌اند: «اما حضرت اعلی [۲] روحی له الفداء در سن جوانی، یعنی ۲۵ سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند در میان طایفه شیعیان عموما مسلم است که ابدا حضرت در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند...» [۳] . [صفحه ۱۵] آشفتگی روحی علی محمد در شهر بوشهر مورداتفاق مورخین مسلمان و بابی و بهایی می‌باشد. در کتاب «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» (تألیف اشراق خاوری) صفحه ۶۶ چنین مستور است: «حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود، هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند، آفتاب در نهایت حرارت می‌تابید ولکن هیکل مبارک قلبا به محبوب واقعی متوجه...» «میرزا آقا خان کرمانی بابی» در کتاب «هشت بهشت» صفحه ۲۷۶ می‌گوید: «در قرب آن ایام با آن حر تموز در بوشهر آب را در کوزه می‌جوشانید با کمال لطافت و نزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر آفتاب به خواندن [صفحه ۱۶] زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند.» تأثیر آفتاب سوزان و فعالیت دایمی وی اثری عمیق در آشفتگی خاطرش داشتند به علاوه تماس وی با اروپاییان در آن مکان انحرافاتی در طرز فکر وی به وجود آورد و عامل دیگری در تغییر روحیات وی به شمار می‌رفت (مضمونی از کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاورشناسان، صفحه ۳۱۹). بالاخره علی محمد دستخوش اختلالات دماغی گشته و لذا به وسیله داییش به کربلا فرستاده شد، این تغییر آب و هوا هم دراو مؤثر نیفتاد، روزها در کربلا به درس «سید کاظم رشتی» می‌رفت (تلخیص تاریخ نبیل زرندی صفحه ۳۰) و هر چه از او می‌شنید می‌نوشت. نویسندگان بابی و بهایی در اینکه باب به درس سید کاظم رشتی می‌رفته اعتراض زیادی ندارند ولی آنچه بیشتر مورد نظر است، مدت حضور وی در درس سید رشتی می‌باشد که به اختلاف نقل گردیده است. وی پس از مرگ سید کاظم به شیراز مراجعت نمود و در آن [صفحه ۱۷] مکان خود را باب امام زمان معرفی کرد. یکی از شاگردان سید کاظم رشتی، شیخی به نام «ملاحسین بشروبی» اولین کسی است که از دستگاه شیخیه دعوت او را براساس بابیت و عبودیت نسبت به امام زمان علیه‌السلام پذیرفته است و این مطلب از سورهٔ الملک اولین سوره از کتاب تفسیر سوره یوسف که برای او نوشته است، کاملا روشن می‌گردد. علاوه بر این در این کتاب تصریحاتی به وجود

امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری علیهماالسلام دارد. کتاب «رحیق مختوم» تألیف آقای اشراق خاوری جلد اول صفحه ۲۲ سورهٔ الملك را از تفسیر سوره‌ی یوسف، نقل می‌نماید و در آنجا نوشته است: «ان الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجهٔ الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا»ترجمه: خداوند مقدر نموده است که این کتاب [صفحه ۱۸] (تفسیر سوره یوسف) را از نزد محمد فرزند حسن فرزند علی... فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بر بنده وی خارج نماید تا حجت رسای خداوند از نزد ذکر بر همه عالمیان باشد. و بدین ترتیب باب اقرار به وجود حضرت ولی عصر (عج) می‌نماید. باب هنگامی که ظاهرا عازم حرکت به مکه بود [۴] به یاران خویش گفت: بروید به مردم بگویید، باب موعود، آشکار شده است «تلخیص تاریخ نبیل زرندی صفحه ۸۱». او به صورت ظاهر از خانه خدا برگشت، چون به بوشهر رسید مورد تعقیب حکومت آن سامان قرار گرفت و از بوشهر وی را به شیراز روانه نمودند و برای محاکمه و بررسی عقاید وی مجلسی از علماء شیراز تشکیل شد و سرانجام در مسجد وکیل شیراز با حضور امام جمعه کلیه‌ی دعاوی خود را انکار کرد و بر اشخاصی که او را بدان امتیاز ممتاز دادند لعنت فرستاد (تلخیص تاریخ نبیل زرندی صفحه ۱۳۸ – ۱۳۶). [صفحه ۱۹] چون پس از این واقعه دقت زیادی نسبت به باب رعایت نمی‌شد از فرصت استفاده کرد و با ارتباط پنهانی که با حاکم اصفهان «منوچهر خان گرجی» (روسی) که شخص متظاهر به اسلام بود داشت، از شیراز گریخت و به اصفهان رفت و در آنجا نیز ادعای بابیت را تجدید کرد. در این هنگام یاران وی شروع به ایجاد تشنج و انقلاب در بعضی از نقاط مملکت نمودند، دولت وقت از منوچهر خان درخواست کرد که وی را به تهران منتقل سازد، او نیز برای فرو نشاندن سر و صدای مردم به صورت ظاهر باب را با سربازانی چند به طرف تهران فرستاد. ولی همان شب او را مخفیانه از بیراهه به اصفهان برگرداند و مدت ۶ ماه تمام وی را در عمارت خورشید اصفهان یعنی مقر فرماندهی خویش نگهداری کرد. (تلخیص تاریخ نبیل زرندی ۱۹۴ و ۱۹۵). پس از مرگ وی حاکم جدید اصفهان بر جریان اطلاع پیدا کرد و باب را به طرف تهران فرستاد باب قبل از ورود به تهران از قریه کلین (از دهات اطراف ری) به تبریز و از آنجا به زندان ماکو و چهریق منتقل شد و بالاخره بر اثر اغتشاشاتی که از راه [صفحه ۲۰] نامه پراکنی در گوشه و کنار کشور ایجاد نموده بود، او را در تبریز محاکمه کردند و به طوری که از صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ کتاب «کشف الغطاء» «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» برمی‌آید توبه کرد. عین توبه نامه و مدارک واسناد آن در صفحات آخر این جزوه درج گردیده است. دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی‌اساس و رفتار جنون آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند. [۵] . ولیکن صدراعظم ایران امیرکبیر به خاطر رفع غائله‌های پیاپی که در نقاط مختلف کشور روی می‌داد و در طی آن هزاران نفر از افراد بی گناه مسلمان کشته می‌شدند، صلاح در آن دید که وی را به قتل برساند و لذا در سال ۱۲۶۶ در تبریز تیر باران شد و جسدش را در کنار خندق تبریز انداختند و سگان تبریز بنوایی رسیدند. [۶] . باب در زندان ماکو و چهریق در اواخر عمرش سال ۱۲۶۵ هجری ادعای مهدویت کرد به دنبال آن نیز ادعای رسالت [صفحه ۲۱] نموده و کتب چندی نوشت و ضمن آنها احکامی آورد و نام دو کتاب را بیان گذارد، «بیان عربی» و دیگری «بیان فارسی» که موفق به اتمام آن نگردید و بالاخره ادعای خدایی هم کرده است. در کتاب «لوح هیکل الدین» ضمیمه بیان عربی صفحه ۵ می‌گوید: «ان علی قبل نبیل ذات الله و کینو نیته» که منظور از علی قبل نبیل علی قبل محمد یعنی علی محمد می‌باشد، زیرا نبیل، و محمد از نظر حروف ابجد مساوی هستند و جمع حروف هر کدام ۹۲ می‌شود و این سبک مغلق گویی از شاهکارهای ادبی وی می‌باشد. ادعاهای وی که از بابیت امام زمان شروع و به خدایی ختم گردیده بود. در پیروانش نیز سرایت کرد تا بدانجا که «قرهٔ العین» که زن جوان و زیبایی بود ادعای خدایی نمود. در صفحه ۲۵۴ جلد دوم «مکاتیب عبدالبهاء» چنین نگاشته است. «و جناب طاهره [۷] انی انا الله را دریدشت تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نمود». [صفحه ۲۲] برای درك میزان شعور جناب باب بعضی از احکامش را از بیان فارسی و عربی نقل می‌کنیم: در صفحه ۴۹ بیان عربی می‌نویسد: «لا ترکبن البقر و لا تحملن

علیه من شـی ء... و لا تشربن لبن الحمیر... و لا تضربن البیضهٔ علی شـی ء بضیع ما فیه قبل ان یطبخ هـذا ما قد جعل الله رزق نقطهٔ الاولی فی ایام القیامهٔ لعلکم تشکرون». یعنی: سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید... شیر خر نخورید.... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود بر چیزی نزنیـد زیرا محتویـاتش ضـایع می‌گردد، این‌هـا را خداونـد روزی میرزا علیمحمـد باب (نقطه اولی) در روز قیامشان قرار داده که میل نماینـد و شـما از ایشان تشـکر کنید؟!! در صـفحه ۱۹۸ بیان فارسـی می‌نویسـد: «فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشیء فی ذالک الامر». [صـفحه ۲۳] یعنی: دربـاره حکـم از بین بردن تمـام کتب مگر آنچه راجع به این امر (بابیگری) نوشـته شـده یا خواهـد شد. بد نیست برای پی بردن به سـبک دسـتورات و اساس تعالیم باب گفته آقای «عباس افندی» را مورد دقت قرار دهیم. ایشان در صـفحه ۲۶۶ کتاب «مکاتیب» جلد دوم می‌نویسد: «در یوم ظهور حضـرت اعلی منطوق بیان، ضـرب، اعناق و حرق کتب و اوراق و هـدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود». و در اینجا بد نیست که جناب باب برای جبران قتل عام و ازدیاد نفوس بشـری پیشنهاد دیگری فرمودند. در صفحه ۲۹۸ بیان فارسـی اظهار می‌دارند: واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی مانـد فردی که یکتاپرست باشـد و بایـد که در این کار بکوشد و هرگاه در یکی از طرفین مانعی پیدا شد، جایز اسـت که به دیگری اجازه دهد که [صـفحه ۲۴] ثمره‌ای را آشـکار نماید. (بنابراین اگر از ناحیه مرد اشـکالی پیش آمد می‌تواند به همسر خود اجازه دهـد که با مرد دیگری هم بستر شود و برای شوهر خویش یک کاکل زری سوغات بیاورد). «فی ان فرض لکل احـد ان یتاهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها و لا بد ان یجتهد فی ذالک و ان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره». آیا دنیا در انتظار کسـی بود که چنین احکامی بیاورد؟ همانطور که گفته شـد باب را در تبریز اعدام کردنـد ولی با اعـدام وی غائله نخوابیـد زیرا دسـت‌های مرموزی که از طرف بیگانگان حمایت می‌شدنـد از خاموش شـدن این صـدا جلوگیری می‌کردند.

میرزا حسینعلی نوری

کمی‌بعد از کشـته شدن باب از طرف بابیان نسبت به ناصرالدین شاه سوء قصدی شد، به دنبال این حادثه عده‌ای از آنها را گرفتند و به زندان انداختند از جمله آنها «میرزا [صـفحه ۲۵] حسـینعلی نوری» بود که وقتی مطلع شد که تحت تعقیب حکومت است با کمال شجاعت و صـراحت به سـفارت روس پناهنده شد که شـرحش را در صـفحات آتیه با مدارک آن خواهید خواند. بالاخره علی رغم کوشـش‌های دسـت‌هـای مرمـوز صـدراعظم وقـت و سـفیر روس از ترس رقیب سرسـخت خـود (سـفیر انگلیس) مجبـور شدنـد میرزا حسـینعلی نـوری را بـه عنـوان امـانت خـود به دولت ایران تحویـل دهنـد، بالاـخره او به زنـدان رفت ولی بـاز هم از حمـایت اجـانب برخوردار بود، پس از مختصـر زمانی به دستیاری سفیر روس از زندان آزاد گردید و با نماینده آن سفارتخانه به بغداد سفر کرد پس از مدتی از بغداد به سلیمانیه رفت و به نام درویش محمد مدتی در آن نقاط بود در این مدت از اساتید خود تعلیمات جدیدی را در محل نامعلومی‌فرا می‌گرفته است، پس از دو سال به بغداد مراجعت نمود و در این هنگام بین او و برادرش «میرزا یحیی» که از طرف بـاب به جانشینی انتخـاب شـده بود، نزاع در گرفت و به خاطر باز گرفتن این مقام از برادر از هیـچ نوع دسیسه‌ای فروگـذار نکرد تا آنجا که [صفحه ۲۶] برادر خود را متهم داشت که در حرم میرزا علیمحمد شـیرازی تصـرف نموده و سپس او را وقف دیگران قرار داده است. [۸] . در اثر کشمکشها و تبهکاری‌هایی که انجام می‌داد دولت عثمانی وی را از بغداد به ادرنه روانه کرد. دامنه اختلافات بالا گرفت و منجر به اغتشاشاتی گردیـد، بلاخره دولت عثمانی صـلاح چنان دیـد که برای جلوگیری از بلوا بین دو برادر را جـدایی بینـدازد لـذا میزا حسـینعلی و خـانواده او را به اتفاق سه نفر از پیروان یحیی به عکاو برادرش میرزا یحیی را با چنـد نفر از هواخواهان میرزا حسـینعلی به قبرس فرسـتاد. پیروان میرزا حسـینعلی مریـدان میرزا یحیی را در عکـا کشـتند. [۹] . میرزا پس از اینکـه بـا نیرنگ بازی‌هـای خود، حریف را از میـدان به در برد. مقـام جانشـینی بـاب را برای خود زیبنـده نیـافت و لـذا ابتـدا ادعای پیامبری و سـپس

الوهیت نمود، در آن هنگام بازار خدایی رواج پیدا کرده بود و هر که از پیروان صبح از خانه [صفحه ۲۷] بیرون می‌آمد هوس خدایی می‌کرد، به خاطر همین موضوع بود که جناب نبیل زرندی او را نصیحت کرده و می‌گوید: خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته مپسند به خود ننگ خدایی او هم نصیحت را بجان و دل قبول کرد و در قصیده عزور قائیه چنین ابراز داشت. کل الالوه من رشح امری تألهت کل الربوب من طفح حکمی‌تربت [۱۰] . یعنی تمام خدایان از ترشح امر من خدا شدند و همه پروردگاران از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند. میرزا حسینعلی کتابی به نام ایقان نوشته که در آن آیات قرآنی و روایات اسلامی را برای اثبات موقعیت باب آورده است ولی تا آنجا که دستش رسیده از دزدی و تحریف و جعل و تزویر در آیات و روایات کوتاهی نکرده است. [صفحه ۲۸] مثلا آیه ۲۱۰ سوره بقره «هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام» را در دو جا با ترجمه بصورت یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام نقل کرده است. [۱۱] اما پیروان هنگامی که دیدند افتضاح است در چاپ‌های بعدی کتاب خدای خود را تغییر دادند و صحیح آن را نوشتند، هم چنین به دنبال روایتی جمله «یظهر بآثار مثل القرآن» را جعل و به جای جمله حقیقی روایت «اما من محمد فالخروج بالسیف» آورده است. به طور خلاصه این کتاب مجموعه خدعه‌ها و نیرنگها و خیانتهای میرزا است و سرلوحه آثاری از پیروان نظیر فرائد میرزا ابوالفضل می‌باشد از طرفی مطالبش به طور کلی بی اساس و غیر قابل قبول است. کتاب دیگری به نام «اقدس» بخواهش پیروان نوشته که کتاب شرع و احکام جدید او است و از برای اصلاح اجتماع در قرن بیستم مطالب عجیب و غریبی دارد مثلا دستور می‌دهد که برای جلوگیری از دزدی دفعه اول تبعید و دفعه دوم حبس و دفعه سوم داغی بر پیشانی دزد بگذارند تا مردم او را بشناسند و [صفحه ۲۹] خلاصه با این حکم دزدی با سابقه و رسمی برای اجتماع تهیه می‌کنند زیرا برای دفعات بعد حکمی ندارند. ارزش ناموس اشخاص را ۹ مثقال طلا معین کرده‌اند زیرا جریمه زنا را ۹ مثقال طلا که هر مثقال آن هم ۱۹ نخود است قرار داده‌اند و ارزش خانه یک فرد انسان را مساوی یک انسان دانسته است. دستور می‌دهد اگر کسی خانه‌ای را آتش زد خود او را باید آتش بزنید (کتاب اقدس) و بالاخره چون دید از عهده قانون گذاری برنمی‌آید و احکام دیگری اگر بیاورد بیشتر رسوا خواهد شد لذا تدبیری اندیشیده و برای قانون گذاری دستور داده است که بیت العدلی در آینده تشکیل شود و ریاست آن با «ولی امر الله» باشد، ترتیب انتخاب اعضای آن هم باید به سبک پارلمان یکی از کشورهای اروپایی بخصوص انگلستان انجام پذیرد. [۱۲] . بالاخره وی در عکا مرد و دستگاهی هم که از او حمایت می‌نمود [۱۳] از بیخ و بن برافتاده و لذا جانشین وی عباس افندی برای ادامه به عملیات استعماری و جاسوسی خود در تحت [صفحه ۳۰] حمایت و فرمان دولت انگلیس قرار گرفت. عباس در جنگ بین الملل اول برای تجزیه‌ی دولت عثمانی به قوای انگلستان کمک‌های شایانی نمود و در اثر جاسوسی‌هایی که برای آن دولت کرده بود، مورد سوء ظن دولت عثمانی قرار گرفت تا آنجا که وی را تحت نظر قرار داده و تصمیم به اعدام او داشتند ولیکن بلافاصله در سایه حمایت دولت انگلستان قرار گرفت، و بالاخره از ژرژ پنجم پادشاه انگلستان توسط «ژنرال الی بی» لقب سر دریافت داشت. عباس نیز به پیروی از پدر بزرگوارش با برادر خود غصن اکبر شروع به مخالفت نمود و بالاخره سبب تفرقه دیگری در این امر گردید و برخلاف مضمون مضمون وصیتنامه پدرش وی را از جانشینی خویش محروم کرد و در لوح وصایا که در آخر عمرش نگاشته، نوه‌ی دختری خود را بنام «شوقی افندی» به جانشینی خویش انتخاب نموده است ولیکن به عقیده‌ی عده‌ی زیادی از بهائیان این وصیت نامه نیز ساختگی می‌باشد، زیرا که مادر شوقی آن را جهت جانشینی فرزندش جعل نموده است. در زمان «عباس عبدالبها» مرام بهائیت به صورت پنهانی در میان پیروان بود و طرفداران وی به هیچ وجه جرأت اظهار و [صفحه ۳۱] آشکار نمودن آن را نداشتند و همگی مقید بودند که برای حفظ ظاهر، دستورات اسلامی را به نحو اتم انجام دهند و لذا خود ایشان هم تا آخر عمر روزها برای اقامه جماعت به مسجد می‌رفتند و خود را به صورد فرد مسلمان جلوه می‌دادند اما در مقابل از مهم‌ترین دستورات پدر خود هم سرباز می‌زدند و برای یکبار هم که شده نماز ۹ رکعتی راکه پدرش واجب کرده بود، نخوانده‌اند تا اقلا پیروان ایشان طرز برگزاری نماز دین قرن اتم را یاد داشته باشند. [۱۴] . بالاخره پس از مرگ وی جناب شوقی

افندی که او را ملقب به ولی امر الله کرده بودند به جایش نشست. وی جوانی فرنگی مآب بود وزن آمریکایی داشت. بیشتر ایام عمر خود را مشغول با تفریح و عیاشی در شهرهای اروپا می‌گذراند و به همه چیز شباهت داشت جز به یک شخص روحانی و یا یک پیشوا و حتی یک لیدر حزبی و رفتار او سبب شد که گروهی از بهائیان که از [صفحه ۳۲] نزدیک با او در تماس بودند نتوانستند رهبریش را بپذیرند و لذا انشعابات دیگری در این مرام پدید آمد. بد نیست بدانیم جناب عباس دو پیشگویی درباره شوقی نموده بودند که هر دو آنها پوچ از آب در آمد، یکی راجع به تشکیل بیت العدل در زمان ولی امر یعنی شوقی که نتوانست آن را تشکیل دهد و دوم راجع به مقام ولایت امر که باید پس از شوقی در نسل وی قرار گیرد و عجیب آن که او فرزندی پیدا نکرد. شوقی در سال ۱۳۳۶ در لندن به مرض انفولانزا در گذشت و اکنون بهائیت تحت نظر هیئتی به نام ایادی امر الله مرکب از ۹ نفر به ریاست زن آمریکایی شوقی اداره می‌گردد. در اردیبهشت ۱۳۴۲ پس از گذشتن بیش از یک قرن مجلسی به عنوان کنگره بین المللی بهایی! تشکیل دادند. و در این مجلس ۹ نفر را برای بیت العدل جهت وضع بقیه احکام و اداره امور انتخاب کرده‌اند که سه نفر آنها ایرانی هستند. بهائیان گمان می‌بردند که با تشکیل این جلسه در لندن موقعیتی در اجتماع جهانی پیدا خواهند کرد ولی پس از صرف [صفحه ۳۳] بودجه هنگفتی که از دستبرد ثروت عمومی کشور ایران تأمین شده بود، فهمیدند که در دنیا محلی از اعراب ندارند و امر بر بانیان این خیمه شب بازی مشتبه نمی‌گردد. پس از تشکیل بیت العدل عده‌ای که آن را مخالف با دستورات جناب میرزا و عباس دیدند از فرمان این دستگاه نیز سرباز زده و بر اختلافات داخلی افزودند. خلاصه این بود شمه‌ای از تاریخ و احکام و مطالب رهبران این جمعیت که برای راهنمایی و هدایت بشر آمده‌اند! در کتاب‌هایی که برای پیروان نوشته‌اند و دور از چشم منقدین انتشار می‌دهند، چند موضوع مهم جلب توجه می‌کند که از این قرار است: ۱- حتی یک استدلال درست و منطقی در تمام کتابها نمی‌توان یافت. ۲- مطالب منقوله از کتب دیگران که به عنوان استدلال و یا شاهد آورده‌اند به خصوص قرآن و روایات اسلامی‌بیشتر تحریف شده و به هیچ وجه رعایت امانت را ننموده‌اند. ۳- مطالب ضد و نقیض در کتاب‌های ایشان به فراوانی دیده [صفحه ۳۴] می‌شود. اکنون برای روشن شدن وضع سیاسی و علل سیاسی پیدایش آنان توجه شما را به مقاله بعدی جلب می‌نماید. [صفحه ۳۵]

پرنس دالگورکی

هنگامی که دوران دبیرستان را می‌گذرانیدم و در ضمن از خواندن نوشته‌های گوناگون درس‌ها می‌آموختم، روزی جزوه‌ای به دستم رسید، آنرا با کنجکاوی خواندم و از نابسامانی‌هایی که فردی بیگانه برای ملتی به وجود آورده بود در شگفت شدم. این نوشته یادداشت‌هایی از یک سفیر خارجی به نام «کینیاز (شاهزاده) دالگورکی، بود که برنامه کار خود را در آن به نگارش در آورده بود. من که جوان بودم به سختی می‌توانستم باور کنم که مردی با این نقشه‌های عجیب ابتکاری آیینی را پی ریزی بنماید و [صفحه ۳۶] گروهی بدان دل ببندند. هر مقدمه‌ی آن نوشته بود که یادداشت‌های مذکور اثر یک جاسوس روسیه تزاری می‌باشد که در مجله‌ی شرق ارگان کمیسر خارجی شوروی در شماره‌های سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ چاپ و سپس به فارسی ترجمه و در اختیار ایرانیان گذاشته شده است. گرچه موضوع فوق کاملا صحیح بود و در اصالت آن هیچ گونه تردیدی نمی‌توان داشت ولیکن برای من دسترسی بدان مجلات کاری بس مشکل بود. روزها سپری شد و همواره موضوع را بخاطر می‌داشتم و در عین حال با تردید بدان می‌اندیشیدم. بعدها برای من روشن شد که آیین ساختگی بهائیت فقط بخاطر گمراهی و تفرقه بین افراد این مملکت پی‌ریزی شده است و درباره این موضوع دلایل بسیاری یافتم ولی باز هم در این فکر بودم که برهان محکمی‌برای اصالت این نوشته بدست آوردم. خوشبختانه اخیرا بدین هدف نائل شده و تصریحات بسیار جامعی از کتابهای این فرقه یافتم که مندرجات یادداشتها را [صفحه ۳۷] تأیید می‌نمایند و بر آن شدم که در دسترس خوانندگان گرامی بگذارم. امید است که با چشمی باز حقایق را نگریسته و به دنبال هر آنچه نام آن را مذهب و یا دین گذاردند، نرویم. اکنون توجه شما را به مطالب تاریخی ذیل جلب می‌نمایم: روزگاری

که کشور ایران سرزمینی پهنار بودو ملتی که یک دل و هم پیمان داشت، همسایگان با نظری تند و ترسناک بدان می‌نگریستند و همواره در اندیشه بودند تا این یگانگی را از بین ببرند، شاید روزی در این گیر و دار از درآمدهای سرشار وی جیبی پر کنند، جنگهای ایران و روسیه تزاری با اینکه در انتها با شکست ایرانیان خاتمه پیدا کرد ولیکن بدانها نشان داد که قیام ملت ایران را که از وحدت و احترام آنان به رهبران دینی سرچشمه می گرفت. کوچک نتوان شمرد. بر آن شدند تا به هر وسیله که ممکن است در آن رخنه کرده است و سبب انشعاب و دو دستگی آنان گردند. شکست ایرانیان در جنگها و عهدنامه‌های ترکمان چای و گلستان، راه را برای جاسوسان دولت تزاری آماده نمود. [صفحه ۳۸] استعمارگران می‌خواستند ایران و بقیه کشورهای اسلامی را تحت سیطره‌ی خود در آورده و راهی به دریای آزاد پیدا کنند و با در نظر گرفتن ضعف دستگاه‌های دولتی، تنها نیرویی که در مقابل آنان ایستادگی می کرد عقاید و همبستگی مسلمانان بود که همچون دژی محکم، غیر قابل شکست جلوه می‌نمود. برای فتح این دژ محکم برنامه‌ای عجیب در نظر گرفتند و خواستند این سد را بشکنند، وسیله‌ای جز این نبود که از راه ایمان بدر آیند و ایمان را بر باد دهند. همچنانکه در این جزوه خواهید خواند عملیات وحشتناک و عجیب خود را شروع نموده و بر اثر ان رخنه‌ای بس بزرگ به وجود آوردند، کشمکشهای داخلی، ضعف ایمان، نفاق، دودستگی، انحراف، جزیی از برنامه‌ی اولیه‌ی آنان بود که می‌خواستند در کشورهای اسلامی‌به وجود آوردند و خلاصه قدرت مذهبی را از راه مذهب سازی از بین برند. جای بسی خوشوقتی است که مرور زمان حقایق را آنچنان که باید و شاید به طور کامل به ما نشان داده است و اکنون با قاطعیت می‌توان گفت دستهای سیاسی روز، دینهای قرن اتم را [صفحه ۳۹] به وجود آورده‌اند. رساله کینیازدالگورکی منتشر گردید و حقایقی را که جز شرکاء این کمپانی دین سازی، دیگران اطلاعی نداشتند بی پرده روشن ساخت، اما دستهای مرموز بلافاصله از آستین به در آمد و آنان که می‌کوشیدند تا آب را گل آلوده نموده و ماهی گیرند و حقایق را همیشه وارونه جلوه دهند بر رد آن سخن‌ها گفته و نوشته‌ها نوشتند تا بدانجا که «عباس علوی» مبلغ معروف در کتاب خود منکر وجود شخصی به نام کینیازدالگورکی گردید، غافل از آنکه جلوی این سیل را با بیل نتوان گرفت و با گل خورشید را نتوان اندود. این تنها نوشته‌های کینیازدالگورکی نبود که رابطه‌ی سری دین سازان قرن اتم یعنی «آقای میرزا علی محمد باب شیرازی» (نقطه اولی) و جناب «میرزا حسینعلی نوری مازندرانی» (بهاء الله) را با دربار کشور روسیه تزاری برملا می‌داشت، جامعه‌ی بهائیت نیز بدان اقرار و اعتراف نمود و اگر باور ندارید، اینک از کتابهای آنها بخوانید و داوری کنید. آقای «عبدالحمید اشراق خاوری» بزرگ مبلغ حزب بهائی در کتاب «تلخیص تاریخ زرندی» در صفحه‌ی ۵۳۳ پس از بیان [صفحه ۴۰] وقایع قتل سید، باب چنین می‌نگارد: «.. قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه‌ی آن دو جسد مطهر را در کنار خندق افتاده بود، برداشت». جناب عباس افندی (عبدالبها) در کتاب «مقاله سیاح» صفحه ۴۹ می‌گوید: «... روز ثانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار خندق افتاده بود، برداشت». این موضوع خود نشان می‌دهد که قنسول روس کاملا ناظر جریان بوده و کوچکترین پیش آمد را به اطلاع دستگاه گرداننده تفرقه مذهبی می‌رسانیده است و گرنه بسیار بی معنی است که یک سفیر خارجی نسبت به یک نفر محکوم به اعدام و یا جسد اعدام شده این چنین رفتار نماید. روزگار گذشت و باب کشته شد و بابیان به بهانه قتل باب نقشه‌ی ترور شاه وقت یعنی ناصرالدین شاه را کشیدند و در نیاوران به وی حمله کردند از قضا تیر به خطا رفت و جنایتکاران به دام افتادند، ضارب را بلافاصله کشتند و همدستان وی را [صفحه ۴۱] دستگیر نمودند، پس از تحقیقات معلوم شد که آنان از دسته بابیان هستند و لذا بقیه را تحت پیگرد قانونی قرار دادند. در این هنگام به طوریکه از کتاب «قرن بدیع» قسمت دوم تألیف جناب شوقی افندی (ولی امر الله! که در سال ۱۳۳۶ شمسی در لندن درگذشت) صفحه‌ی ۳۲ برمی‌آید آقای میرزا حسینعلی نوری که متهم به توطئه چینی برای قتل شاه وقت بود در لواسان به عنوان میهمانی به منزل صدراعظم رفته بود. این موضوع و هم چنین شواهد دیگری نشان می‌دهد که صدراعظم همشهری آقای بهاء الله به وسیله مشارالیه با سفیر روس تزاری تماس داشته و بالاخره او هم همچون میرزا حسینعلی، آلتی برای انجام مقاصد دولت

تزاری بوده است، بنا به گفته دو کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی تالیف آقای اشراق خاوری و قرن بدیع تألیف جناب شوقی ایشان لواسان را به مقصد نیاوران مقر اردوی سلطنتی ولیکن در حقیقت به عزم رفتن به سفارت روس در زرگنده ترک کرد و خلاصه چون خطر جانی در پیش بود به سفارت روس تزاری پناهنده شد. در کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی صفحه‌ی ۶۳۰ سطر می‌گوید: [صفحه ۴۲] «... در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود. جمعی از خادمین حاجی علیخان حاجب الدوله، حضرت بهاء الله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاء الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند». اما ایشان که به منزل شوهر همشیره خود رفته بود از منزل سفیر روس سر در آوردند. بد نیست در اینجا بدانید که این سفیر روس همان آقای کینیاز دالگورکی می‌باشد که مبلغان در هنگام صحبت و جناب عباس علوی در نوشته خود او را وجودی ساختگی قلمداد کرده و می‌کنند. خوب است هم اکنون جناب ایشان سر از خاک بردارند و صفحه ۳۳ قرن بدیع قسمت دوم تألیف آقای شوقی افندی (نوه دختری بهاءالله) را مطالعه نمایند، آنجا که می‌نویسد: [صفحه ۴۳] «... روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند، در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر پرنس دالگورکی Prince Dalgoroki سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود، رهبری و دعوت نمود آدمهای حاجی علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید». اینجاست که شاه وقت حس می‌کند که در زیر این کاسه نیم کاسه‌ای می‌باشد و دولت خارجی هم در این زمینه دست دارد و بسیار متعجب می‌گردد. برای تعقیب و دستگیری متهمین شروع به فعالیت می‌نماید، غافل از آنکه آقای میرزا حسینعلی آن چنان وابستگی به دستگاه دولت استعماری دارد که گویا تبعه‌ی آن کشور است و بلکه مهمتر از همه جزو امانات کشور [صفحه ۴۴] روسیه تزاری محسوب می‌گردد. خوبست توجه کنید. عده‌ای برای ترور شاه وقت نقشه کشیدند و پس از انجام آن دستگیر شدند، دولت خارجی روی چه عنوانی می‌تواند یک فرد متهم را نزد خود نگاه داشته و در تحت حمایت خویش قرار دهد و پس از تسلیم تازه امانت خود بداند؟ آیا این تصریحات مؤید رابطه‌های سری وی با آقای کینیاز دالگورکی نیست؟ در صفحه‌ی ۶۳۱ تلخیص تاریخ نبیل زرندی به دنباله مطلبی که قبلا ـ نقل گردید می‌نویسد: «(ناصرالدین شاه)... فورا مأموری فرستاد تا حضرت بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد، سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه رخ دهد شخص تو مسئول سفارت [صفحه ۴۵] روس خواهی بود». لازم است یکبار دیگر مطالب مذکور را با دقت بخوانید و از خود بپرسید: ۱) پناهندگی به سفارت روس!! ۲) پرنس دالگورکی سفیر دولت روس!! ۳) تعجب شاه از پناهندگی وی!!! ۴) امتناع سفیر از تسلیم میرزا حسینعلی به فرستادگان شاه!! ۵) رابطه‌ی وی با صدراعظم و نامه او!! ۶) بهاء الله یا امانت دولت روس!! آیا اینها را می‌توان شوخی فرض کرد؟ آیا جز این است که اسرار رابطه‌ی پنهانی وی را با سفیر روس روشن می‌نماید و نشان می‌دهد که ایشان هم مزدور بیگانه بوده‌اند. جناب شوقی افندی ولی امرالله در کتاب God Passes By که به فارسی ترجمه شده و نام آن را قرن بدیع گذارده‌اند، در صفحه ۳۳ (قسمت دوم) به دنبال فرازی که نقل شده مطالب فوق را تأیید نموده است که اینک عینا ذکر می‌شود: [صفحه ۴۶] «... شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته، نزد شاه بیاورند سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند، ضمنا از مشارالیه به طور صریح و رسمی‌خواستار گریدند، امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد، در حفظ و حراست او بکوشد». اگر به جمله‌ی آخر این فراز خوب دقت کنید دریافت خواهید نمود که این تنها شخص آقای سفیر روس نبود که از

حضرت بهاء الله پشتیبانی می‌نمود بلکه دولت روس تزاری انجام این امر را به عهده گرفته بود و آقای بهاء الله را از آن خود می‌دانست، حق هم داشت زیرا کمتر کسی پیدا می‌شد که وجدان خود را به کشور بیگانه‌ای به فروشد و در مقابل دریافت مبلغی، اختلافات و کشمکش و خونریزی به کشور خود هدیه کند اگر دولت روس از [صفحه ۴۷] وی حمایت نمی‌کرد و او هم مانند همدستان دیگر کشته می‌شد استعمارگران نمی‌توانستند چنین آلت دستی را از نو پیدا کرده و تربیت کنند، حال که آقای میرزا حسینعلی به زندان افتاده بود بیگانگان برای آزادی وی دست اندرکار شدند، کینیازدالگورکی همواره مراقب اوضاع و احوال بود و از کوچکترین فرصت برای استخلاص وی استفاده می‌نمود. در صفحه ۶۵۰ کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی می‌گوید: «قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءالله خبر داشت پیغامی‌شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره‌ی حضرت بهاء الله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جوابها که به وسیله‌ی نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌ای نگاشته شود و حکم نهایی درباره‌ی آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم بنماینده‌ی قنسول وعده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این [صفحه ۴۸] کار اقدام خواهد کرد و آن گاه وقتی معین نمود که نمانده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه چال بروند، مقدمتا جناب عظیم را طلب داشتند و از محرك اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بابیه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید، من خودم این خیال را مدتها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرك اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید، شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد چون این اقرار را از عظیم شنیدند قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقا خان خبر دادند و در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاصه شدند». [صفحه ۴۹] و عینا موضوع استخلاص آقای میرزا حسینعلی به وسیله دالگورکی در کتاب قرن بدیع (قسمت دوم) تأیید شده است. در صفحه ۸۳ می‌نویسد: «از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا- شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله و مترجم سفارت روس، برائت حضرت بهاء الله را تأیید و به صراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی‌شاه اظهار نمود». «دکتر اسلمونت» در کتاب بهاء الله و عصر جدید صفحه ۴۴ می‌گوید: «... و چون حقیقت حال آشکار شد برائت [صفحه ۵۰] حضرت بهاء الله از این تهمت ثابت گشت که ابدا در واقعه شاه ذی مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به برائت ایشان شهادت داد...» واقعا که چه شاهد عادلی هم داشته‌اند! با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان چای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه‌ی آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی تبعه‌ی کشور روسیه باشد باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد. مجموعه مطالب فوق نشان می‌دهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه‌ی رسمی دولت روس بوده‌اند و چه خوب گفته‌اند: خدایا زین معما پرده بردار!!! اکنون که رابطه بهاء الله با آقای کینیاز دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاء الله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به دست [صفحه ۵۱] مسلمانان کشته شود و از همه مهمتر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» بهاء الله را مقصر اصلی می‌دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد. مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد تا در خارج بهتر بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدفهای خویش نایل شود. در صفحه‌ی ۶۵۷ کتاب «نبیل زرندی» چنین نگاشته شده است: «حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاء الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنسول روس چون این خبر شنید از حضرت بهاء الله تقاضا کرد که به

روسیه بروند، دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود. حضرت بهاء الله قبول نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند در روز اول ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و [صفحه ۵۲] نمایندگان قنسول روس تا بغداد تا حضرتش همراه بودند». در صفحه ۸۶ کتاب «قرن بدیع» قسمت دوم می‌نویسد: «سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید از ساحت مبارک استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسایل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد». قنسول روس نماینده‌ای می‌گمارد که همراه بهاء الله به بغداد برود تا در همه حال در حفظ و حمایت وی بوده باشد خود بهاء الله این مطلب را در بسیاری از موارد من جمله کتاب «اشراقات» صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ تصریح و تأیید می‌نماید: «این مظلوم از ارض طا [۱۵] به امر حضرت سلطان به [صفحه ۵۳] عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند». در صفحه ۱۵۵ «اشراقات» می‌گوید: «خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الایرانیه و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار.»؟! [صفحه ۵۴]

تشکر از پرنس دالگورکی

جناب بهاء به خاطر اقدامات سفیر، الواحی نازل کرده و تشکرات خود را اظهار داشته‌اند. یعنی در حقیقت ایشان که در کتابهای خویش به صراحت خود را پروردگار جهانیان و بلکه بالاتر، خدا آفرین می‌دانند. [۱۶] خود را رهین منت آقای کینیازدالگورکی که جناب خدا را از زندان بشر نجات داده است می‌شمرند. [صفحه ۵۵] آقای بهاء در کتاب، «مبین» صفحه ۵۷ در ضمن ادعای خدایی ارتباط خود را با سفیر اقرار نموده و تشکرات قلبی خویش را نسبت به پادشاه اهداء می‌نمایند: «یا ملک الروس ان استمع نداء الله الملک القدوس ثم اقبل الی الفردوس المقر الذی فیه استقر من سمی بالاسماء الحسنی بین ملاء الاعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله البهی الا- بهی ایاک ان یحجبک هویک عن التوجه الی وجه ربک الرحمن الرحیم، انا سمعنا ما نادیت به مولیک فی نجویک لذا هاج عرف عنایتی و ماج بحر رحمتی و اجبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم، قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاما لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم». یعنی: ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (یعنی میرزا بهاء) و به سوی [صفحه ۵۶] بهشت بشتاب، آنجایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی روشنیها نام یافته است (یعنی شهر عکا مسکن آخدا) مبادا این که هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد تو را به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد. هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بوم برای این کار خداوند برای تو! مقامی‌را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد مبادا این مقام را از دست دهی. جمله‌ی اخیر نشان می‌دهد که جناب سیر واسطه ای بیش نبود. و به دستور پادشاه روس از میرزا حسینعلی طرفداری [صفحه ۵۷] نموده‌اند. در کتاب «قرن بدیع» (قسمت دوم) صفحه ۸۶ می‌گوید: «در سنین بعد در لوحی که به افتخار امپراطور روس نیکلاویج الکساندر دوم نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می‌فرماید: قوله جل جلاله قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی سجن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاما لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: «ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید، اعلی حضرت [صفحه ۵۸] امپراطور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حسد

و بغضای جهلای ارض گردید». آفرین بر اخلاص اعلی حضرت امپراطور و جناب سفیر!! روزگار گذشت و برخلاف دعاها و پیش بینی‌های بهاء دولت تزاری روس اقتدار و عظمت خود را از دست داد، اینک وقت آن است که ارباب دیگری را در نظر گیرند و در زیر پرچم وی خدمت نمایند، دوران آقای بهاء سپری گردید، مقر وی جزو کشورهایی بود که انگلستان می‌خواست مستعمره خود نماید بالاخره به کمک ایادی خود که من جمله جناب عبدالبها عباس افندی بودند فلسطین را تحت سیطره خود قرار داد و در مقابل خدماتی که این جناب پیشوای اول بهائیان به آن دولت نمودند، لقب سر دریافت داشتند. در کتاب «قرن بدیع» قسمت سوم به طوری که شوقی ربانی درباره جریانات پس از مرگ عبدالبها در صفحه ۳۲۱ می‌نویسد: «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان [صفحه ۵۹] مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب هم دردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهایی ابلاغ نماید و مندوب سامی مصر و ایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود «به بازماندگان فقید سر عبدالبها عباس افندی و جامعه‌ی بهایی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدر شان ابلاغ نمایید.» به قول آقای عبدالحسین ایتی، دینی ساختند و پری را از بیگانه گرفتند و مسلما باید جوایز بیشتری هم از دولت بگیرند. او کسی بود که به کشورهای خارجی می‌رفت و خود را نماینده ملت ایران به حساب می‌آورد و در آنجا منابع ثروت این سرزمین را به آنها می‌فروخت و آنان را منجی و مربی کشور ایران می‌دانست و بالاخره سند بردگی ملتی را بدون وکالت امضاء می‌کرد، باید بیش از این پاداش بگیرد. فکر نکنید این موضوعات از روی عناد و لجاج نوشته شده است. بلکه کتابها و [صفحه ۶۰] نامه‌ها و سخنرانی‌های ایشان بدین مطالب گواهی می‌دهند. و هم اکنون سند همه‌ی آنها ارائه داده می‌شود. اینها کسانی بودند که نان را نرخ روز می‌خوردند، روزی سر سپرده دولت بهیه روس بودند و مقرری دریافت می‌داشتند و جالب این است که در تقسیم آن با یکدیگر به نزاع برمی‌خواستند. میرزا حسینعلی نوری این مطلب را در کتاب مجموعه «الواح مبارکه» صفحه ۱۵۹ اقرار و اعتراف می‌نماید: «قسم به جمال قدوم که اول ضری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود.» مسلم است که این دولتی که ایشان نوشته‌اند دولت ایران نبوده است زیرا شاه وقت که او را با اتهام توطئه قتل خویش به زندان فرستاده بود و سپس از ایران تبعید کرده بود تا سالها پس از مرگ وی سلطنت می‌کرد. این همان دولت خارجی است که او را از زندان خارج ساخت و به وسیله‌ی او به انجام مقاصد خود نایل آمد. پس از انقراض دولت تزاری هنگامی که آنها در کشور [صفحه ۶۱] عثمانی بودند تأیید دولت عثمانی و خلافت محمدی را از خدا خواستند و باید دانست که این دعا هم مانند بقیه‌ی دعاها اثر معکوس خود را دارد. جناب «عبدالبها عباس افندی» در کتاب «مکاتیب» جلد دوم صفحه‌ی ۳۱۲ می‌فرمایند: «الهی الهی اسئلك بتأییداتك الغیبهٔ و توفیقاتك الصمدانیهٔ و فیوضاتك الرحمانیهٔ ان تؤید الدولهٔ العلیهٔ العثمانیهٔ و الخلافهٔ المحمدیهٔ علی التمکن فی الارض! و الاستقرار علی العرش.. ع ع» ترجمه: خدایا پروردگارا تأییدات غیبی و توفیقات یکتایی و رحمت و رحیمانه‌ات را درباره‌ی دولت بلند پایه عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم و مسئلت می‌دارم که قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد «عباس عبدالبها». و در همین هنگام بود که علیه دولت عثمانی و به نفع حکومت انگلستان، مشغول به فعالیت جاسوسی گردیده بود و به همین علت چنانچه از کتاب قرن بدیع جلد سوم برمی‌آید، [صفحه ۶۲] حکومت عثمانی فعالیت وی را تحت نظر قرار داد و سپس حکم اعدام وی را صادر نمود ولیکن باز هم این بار همچنان که در گذشته دولت روس به فریاد پدرش رسید، دولت انگلستان از ایشان پشتیبانی نمود. صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ کتاب قرن بدیع جلد سوم تألیف جنای شوقی که عینا مطلب آن به نظر خوانندگان محترم می‌رسد این موضوع را روشن می‌نماید و هم چنین در صفحه ۲۹۹ جریان لقب نایت هودو اعطاء نشان دولت انگلستان را روشن می‌نماید ولیکن باید توجه داشت که انگلستان اگر دلش به حال مردم فلسطین سوخته بود که به خاطر خدمات گرانبهای ایشان به مردم آنجا، مراتب احترام و تکریم خویش را به جای آورد آن همه از افراد را در هنگام تصرف فلسطین و سلب استقلال

آن کشور به وادی نیستی نمی‌فرستاد بلکه خدمات گرانبهای ایشان صرفا در زمینه مهیا نمودن راه برای مستعمره نمودن فلسطین و تشکیل اسرائیل بوده است. شوقی در کتاب «قرن بدیع» قسمت سوم صفحه ۲۹۶ چنین می‌نگارد: [صفحه ۶۳] در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است بی مناسبت نیست به درج پاره‌ای از اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصره حیفا نسبت به حفظ حیات قدوه‌ی اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدیده‌ای که حیات مبارك را تهدید می‌نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن [۱۷] و سایر اعضاء کابینه انگلستان نیز راسا و مستقیما از وضع مخاطره آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند از طرف دیگر لرد لامینگتون [۱۸] با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه آن کشور انظار اولیای امور را [صفحه ۶۴] به شخصیت و اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء جلب نمود و چون این گزارش به لردبالفور [۱۹] وزیر امور خارجه وقت رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انلگیز در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که (به جمیع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد» متعاقب آن دستور جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود «صحت و سلامت مبارك را به دنیا اعلام نمایند». ضمنا فرمانده جبهه‌ی حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارك اتخاذ و از اجراء نقشه‌ی پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایره‌ی اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه شهر و عقب نشینی [صفحه ۶۵] قوای ترك «حضرت عبدالبهاء و عائله‌ی مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد» جلوگیری نماید. در اثر اختلال قوای فاتح انگیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت شصت و پنج سال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زایل گردید سد منیع در پیشرفت امر بدیع برداشته شد و دوره‌ی فشار و تضییق سپری گردید قائد امر بهاء و دو بقعه مقدسه نوراء از حریت کامل برخوردار شدند و مقدمه شناسایی رسمی تأسیسات امریه در آن صقع جلیل فراهم آمد و از این تاریخ تا صعود مبارك حضرت عبدالبهاء که بیش از سه سال به طول نیانجامید، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بیکران حاصل نمود و فعالیتهای تبلیغی در اقطار مختلفه ارض رو به بسط و توسعه‌ی عظیم گذاشت و آثار علو امرالله و سمو کلمهٔ الله [صفحه ۶۶] در شرق و غرب عالم لائح و هویدا گردید. [۲۰] . شوقی افندی در کتاب قرن بدیع راجع به اعطاء نشان به عبدالبها می‌نویسد: پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره‌ی حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهایی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصایب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام [صفحه ۶۷] تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایب هود» و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارك ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل و فیر در محل اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردیده و در آن احتفال پر احتشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور بهم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند. هنگامی‌که امپراطوری عثمانی متلاشی گشت و برای منطقه فلسطین فرمانروایی دیگر پیدا شد، عبدالبهاء لوحی برای پادشاه انگلستان فرستاد و به پاس دریافت لقب و نشان از آن کشور بار دیگر به مدح و ثنای ارباب جدید زبان گشود: «الهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انکلترا بتوفیقاتک الرحمانیهٔ و ادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلیم الجلیل بعونک و صونک و حمایتک انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم... ع ع» [صفحه ۶۸] یعنی پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدار و سایه بلند پایه آن کشور را بر این منطقه به یاری و حفظ و حمایت خویش مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می‌باشی «عبدالبها عباس». خلاصه دراین لوح آرزوی ادامه سلطنت کشور انگلستان را بر منطقه فلسطین می‌نماید گویا صاحب این منطقه بوده و این کشور را به انگلستان فروخته است. از آنجا که آنها که ظلم کنند با آنان که به ظلم راضی باشند و کسانی که بدان تن در دهند در پیشگاه عدل خداوند و خرد وجدان یکسانند، می‌توانیم ایشان را هم در زمره استعمارگران بدانیم و حقا هم چنین است علاوه بر آنکه

مزدور اجانب بوده‌اند و آلت دست جاسوسان به شمار رفته‌اند، گروه بسیاری را مستعمره‌ی خویش قرار داده و عقل آنها را استعمار کرده‌اند و بزرگترین سرمایه انسانیت را از آنها گرفته‌اند و در پرتو این رفتار جان و مال و عرض و ناموس همگی را تحت فرمانروایی خود قرار داده‌اند، اگر استعمارگران دیگر برای چند صباحی از منابع [صفحه ۶۹] درآمد کشورهای ضعیف استفاده کرده‌اند، ایشان برای مدتها یوغ استعمار را به گردن پیروان خود افکنده‌اند. تا کی دست حق از آستین به در آید و سراسر یگانگی و عدل برای همه بشر بیاورد. آقای عبدالبها عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشور را می‌فروشد که هیچ گونه وابستگی بدان نداشته است و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید هنگامی که به آمریکا رفته بود برای خوش آمد آنان گفته و در کتاب «خطابات، جلد ۲، صفحه ۳۳» با کمال شهامت متذکر شده‌اند: «از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود»؟! وی در جای دیگر وابستگی خود را به سیاست انگلستان تأیید می‌نماید و از جیب پر فتوت خود جان ایرانی را نیز بدآنها می‌فروشد. [صفحه ۷۰] در صفحه ۲۳ جلد اول کتاب «خطابات» ذیل نطق در منزل «میسس کراپر» سال ۱۹۱۱ می گوید: «آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلستان است ارتباط نام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید». و شاهد این مطلب جنگ خانمانسوز جهانی دوم بود که به کشور بی طرف ایران حمله نمودند و هزاران نفر از افراد مملکت ما را به خاک خون کشیدند و هم چنین در جریانات کمپانی نفت سابق شاهکار الفت و مهربانی را انجام دادند. شاید این افراد مذکور، بهائیان ایران باشند که در مقابل اربابهای انگلیسی خود نه تنها از جان مضایقه ندارند بلکه همه چیز خود را در اختیار بیت العدل اعظم که در لندن تشکیل شد قرار داده‌اند و در مقابل... این بود روش و سیره پدر و پسر، خدا و امام قرن بیستم، کسانی که ادعای رهبری پانصد هزار ساله می‌نمایند. آنان که می گویند آیینشان بشریت را از گرداب بدبختی و [صفحه ۷۱] فساد رهایی می‌دهد خود در آن غرق نشده‌اند. در راه نیل به هدفهای خود ازهیچ گونه دروغ، بهتان، جنایت، خیانت فروگذار نکرده‌اند. اینها که نقل شد مشتی از خروار نمونه‌ای از هزاران دلیل بارز و آشکار بر مزدوری آنان بود. اگر بخواهیم کلیه دلایل خود را نسبت به تماسهای سری آنان با استعمارگران و بیگانه پرستی آنان ابراز داریم کتابی بزرگ خواهد شد، مطالبی که گذشت نشان می‌دهد که آقایان هر چه که باشند، نمی‌توانند ادعای رهبری روحانی نمایند. جز این نیست که استعمارگران به وسیله این ایادی همواره نقشه‌های خود را اجرا داشته و می‌دارند و از طرفی حس دینی افراد را از بین می‌برند تا بهتر بتوانند به آمال خود نایل گردند. به هوش باشیم تا گمراه نشویم. بد نیست بدانیم دینی که بنا به گفته حضرات برای وحدت و یگانگی آمده است! به علت اینکه همه چیز جز خدا در آن منظور شده، سبب تفرقه و جدایی بین افراد و حتی بین شرکاء این کمپانی گردیده است. حس ریاست طلبی و علاقه به مال و منال آنها را از یکدیگر جدا ساخت، و بر سر مزدی که از اجانب [صفحه ۷۲] می‌گرفتند با یکدیگر جنگیدند، در ابتدا میرزا حسینعلی نوری با برادرش میرزا یحیی بنای مخالفت را گذارد و پیروان این دو نفر به جان همدیگر افتادند تا آنجا که بهائیان طبقه گفته کتاب «قرن بدیع [۲۱] «و کتابهای دیگر چند نفر از پیروان میرزا یحیی صبح ازل را کشتند. در کتابی که به نام بدیع خوانده می‌شود آقای بهاء هتاکی و فحاشی را بدانجا رسانیده که برادر خود را گوساله نامیده است [۲۲] گویا فامیل خود را خوب می‌شناخته است. زمانی هم او را به کلمه یا ایها الحمیر [۲۳] (یعنی ای کسی که خیلی خری) خطاب کرده است، و این تعابیر ایشان اختلاف شکسته و نشسته را در شعر حافظ، به نظر می‌آورد. چون نیست خواجه معذور دار ما را. پیروان میرزا یحیی بنام ازلیان و پیروان میرزا حسینعلی بنام بهاییان نامیده شده‌اند. میرزا حسینعلی در زمان حیات خود به موجب لوحی به نام کتاب عهدی «عباس عبدالبها غصن اعظم» را به جانشینی تعیین و پس از وی هم «غصن اکبر میرزا [صفحه ۷۳] محمد علی» را انتخاب نمود. [۲۴] . ولیکن این دو برادر نیز میراث پدر را بردند و به جان یکدیگر افتادند عباس عبدالبها طرفداران خود را به نام ثابتین و طرفداران برادر را به نام ناقضین خواند. به موجب وصیت

نامه‌ای که به عقیده بعضی جعلی می‌باشد، شوقی افندی را که جوان عیاشی بیش نبود، به جانشینی انتخاب کرد و ولایت امر را در نسل شوقی باقی گذارد که جمعا با شوقی و خودشان ۲۴ نفر گردند که دو برابر ائمه اسلام باشند. [۲۵] . خوشبختانه این پیشگویی هم مانند بقیه حرفها تو خالی از آب در آمد و از آقای شوقی نسلی باقی نماند. «احمد سهراب» از فرمان شوقی سر باز زد و وصیت نامه را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابیان نامیده شدند و بهائیان آمریکا عموما پیرو او می‌باشند. پس از مرگ شوقی شخصی به نام «میسن ریمی» که شوقی او را به لقب پرزیدنت مفتخر نموده ادعا نمود که ولی امر الله [صفحه ۷۴] می‌باشد و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان و کشورهای دیگر پیدا کرد و بدین ترتیب شعبه جدیدی در این مرام به وجود آورد. اخیرا آقای «جمشید معانی» در اندونزی ادعای جدیدی نموده، خود را حضرت سماء الله نامیده است دلایلی برای اثبات حقانیت خویش آورده که هم عرض دلایلی است که حضرات برای درستی خود می‌آورند. طرفداران زیادی در بین بهائیان در اندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهاییان پاکستان نیز به وی گرویده‌اند. آیاتی هم به زبان عربی نازل نموده که هم پایه‌ی آیات عربی بهاء و میرزا علی محمد باب می‌باشد و ادعا کرده که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ به معراج رفته است. بنابراین فرقه‌های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تا کنون می‌توان نام برد: بابی - ازلی - بیانی - مراتی - بهایی - ثابتین - ناقضین - سهرابی - طرفداران میسن ریمی- جمشیدی. در خاتمه از استادان گرامی که کتاب‌های مورد استناد را در اختیار اینجانب گذاردند و مرا در این راه تشویق و ترغیب نموده و رهبری فرمودند و از هیچگونه کمکی دریغ نداشتند، [صفحه ۷۵] سپاسگزاری می‌نماییم. به پاس زحمات آنان این نوشته را پیشگاه ایشان اهداء می‌نمایم.

دیگر منتظر چه هستند؟

مسافری که رنج تحقیق به جان خرید و برای رسیدن به حقیقت، کوه و دشت را در نور دید ارمغان مسافرت خود را به صورت زیر به هر جوینده حقیقت تقدیم می‌دارد: سؤال: حضرت سماء الله! چه می‌فرمایید درباره این آیه از کتاب اقدس، که می‌فرماید: من یدعی امرا قبل اتمام الف سنة کاملة انه کذاب مفتر... من یؤول هذه الایة او یفسرها بغیر ما نزل فی الظاهرانه محروم من روح الله و رحمتة التی سبقت العالمین که مفهوم ظاهری آن این است که هر کس ادعای امری قبل از اتمام کامل الف سنة نماید او دروغ گو بوده و به خداوند افترا بسته است... هر کسی که تأویل کند این آیه را یا تفسیر نماید آن را به غیر آنچه در ظاهر نازل شده چنین کس محروم از روح خداوند و رحمت لایزال او می‌باشد؟ [صفحه ۷۶] بنابراین آیا ادعای سرکار دائر به ظهور جدید و تحت عنوان سلطان کتاب اقدس و پایان دور بهایی منافاتی با آیه سابق الذکر نداشته و تأویل و تفسیر نابجایی نیست؟ فرمودند: آیا تصور می‌فرمایید منظور حضرت بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری آن یعنی هزار سال است و یا اینکه ممکن است منظور ایشان چیز دیگری باشد که برخلاف مفهوم ظاهری و معمولی آن می‌باشد؟ آیا تصور می‌فرمایید که واقعا نیت و قصد حضرت این بود که کسی نباید این عبارت را تفسیر نماید و آن را از مفهوم ظاهری خارج نماید و هیچ کس حتی حضرت عبدالبها و شوقی افندی و حتی مظهر بعدی هم مجاز به تفسیر آن نمی‌باشند و یا آنکه مقصود مبارك این بوده که تنها اهل بهاء را از این کار ممنوع به فرمایند. جواب این پرسشها آسان است! اگر در حقیقت امر نیت و قصد حضرت بهاالله ازعبارت «الف سنة» مفهوم ظاهری آن یعنی هزار سال بود و احدی مجاز به تفسیر آن نبود، هرگز حضرت عبدالبهاء برخلاف میل و دستور پدرشان رفتار نفرموده و اقدام به خارج نمودن این عبارت «الف سنة» از مفهوم [صفحه ۷۷] ظاهری آن نمی‌فرمودند و همین اقدام حضرت عبدالبهاء به تفسیر آیه بالا مثبت این نظریه است که منظور بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری آن یعنی هزار سال نبوده و خود ایشان و مظهر بعد قادر به تفسیر و تأویل می‌باشند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیات بالا می‌فرمایند. (هو الله و اما آیه مبارکه که «من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه» بدایت این امر ظهور جمال مبارك است و هر روزش هزار سال و «ان کل یوم عند ربک کالف سنة و کل سنة ثلاثمائة و

خمس و ستون الف سنهٔ» این بیان الف که فرموده‌اند مراد نهایت اعداد است چه که اعداد منتهی به الف می‌شود یک و صد و هزار بعد تکرار است) رحیق مختوم ۳۲۱ – ۳۲۰. توجه کنید: می‌فرمایند هر روز این الف سنه هزار سال وهر سال ۳۶۵ روز است و طبق این محاسبه الف سنهٔ ۳۶۵ میلیون سال می‌شود. اکنون انصاف دهید که آیا حضرت عبدالبها عبارت «الف سنه» را از مفهوم ظاهری آن خارج نموده‌اند یا نه؟ آیا هزار سال و ۳۶۵ میلیون سال با هم برابرند یا نه؟ آیا حضرت عبدالبها [صفحه ۷۸] مفتری و کذاب است؟ زیرا ایشان آیه را از مفهوم ظاهری آن خارج کرده‌اند. اگر من کسی بودم که به حضرت عقیده نداشتم ایشان را کذاب و دروغگو و سر خیل مزوران می‌دانستم ولی نظر به آن که به ایشان عقیده دارم می گویم: حضرت عبدالبها بی شک به تفسیر و تأویل آیه سابق الذکر مجاز بوده‌اند و در این صورت اشکالی ندارد مظهر بعدی هم بتواند آیات کتاب اقدس را تأویل کند. نباید این طور فکر کرد که این آیه تنها یک تأویل دارد و بیان حضرت عبدالبها را نبایستی دلیل بر انحصار تأویل دانست، زیرا حضرت عبدالبها راه را برای تفسیر و توجیه آیه پیش نسبت به مفاهیم دیگرش گشوده‌اند تا اهل بهاء نتوانند هنگام تفسیر این آیه نسبت به ظهور بعد چون برخلاف درک و فهم خود می‌بینند ایراد بگیرند. اگر بتوان عبارت «الف سنه» را از یک جهت به میلیون‌ها سال ارتقا داد چگونه نمی‌توان آن را در جهت مخالف به ۱۱۱ سال که معادل ارزش عددی «الف» است تقلیل داد و چنین امری یعنی تعیین وقت ظهور از روی ارزش عددی حروف در آثار حضرت اعلی نسبت به تعیین تاریخ اظهار امر حضرت بهاء [صفحه ۷۹] الله سابقه دارد مانند «و ستعلمن نبأه بعد حین» یعنی شما خبر او را بعد از لحظه‌ای و یا مدت کوتاهی اطلاع خواهید یافت ولی منظور ایشان از عبارت بالا ـ این نیست که ما بر حسب عادت و تمسک به مفهوم ظاهری لغت می‌فهمیم، بلکه مقصود آن است که خبر او را بعد از حین (یعنی ۶۸) خواهید شنید از این رو حضرت بهاء الله در سال ۱۲۶۹ که بعد از حین یعنی ۱۲۶۸ بود اظهار امر کرد. پس با اتکاء به مطالب گذشته می گوییم مقصود از «الف» مقدار عددی آن می‌باشد یعنی الف مساوی ۱، ل مساوی ۳۰، ف مساوی ۸۰ که جمعا ۱۱۱ می‌شود و در این مقدار از زمان امکان هر گونه ظهوری غیر مقدور بوده و از آنجایی که جناب آقای شوقی فرموده‌اند خوشا به حال کسی که انتظار بکشد و بسنه ۱۳۳۵ برسد باید بی شک گفت که نظر ایشان نسبت به ظهور جدید یعنی سلطان کتاب اقدس بوده است و قویا باید گفت در سال ۱۳۳۶ که برابر با ۱۹۶۳ می‌باشد دوره دیانت بهایی منقضی شده است. از ایشان خداحافظی کرده و کاخ ایشان را ترک گفتم... [صفحه ۸۰]

توبه نامه میرزا علی محمد باب

اشاره

اصل این توبه نامه در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی بایگانی است و سر ادوارد برون در کتاب The Babi religion مقابل صفحه ۲۵۶ آن را نقل نموده و بالاخره در صفحه ۲۰۱ الی ۲۰۴ کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء تألیف «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» بزرگترین مبلغ بهائی نوشته شده است.

متن توبه نامه

«فداک روحی الحمد الله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده بحمد الله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و [صفحه ۸۱] رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی

الله علیه و آله و سلم او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد، استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام را محض ادعای مبطل است این بنده را چنین ادعایی نبوده نه ادعای دیگر مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند و السلام».

پاورقی

[۱] شیخ احمد احسایی طریقه شیخیه را بر این چهاراصل: معرفت خدا، معرفت رسول، معرفت امام، معرفت رکن رابع، پایه گذاری کرده بود.

[۲] مقصود علی محمد باب است.

[۳] کتاب گفتگو بر سر ناهار (مفاوضات صفحه ۱۹).

[۴] موضوع حج رفتن وی مورد تردید است.

[۵] Brown's the Babi Religion P.۲۵۹.

[۶] تاریخ مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی تألیف کنت گبینو فصل دهم.

[۷] طاهره لقب قرهٔ العین است.

[۸] (کتاب بدیع صفحه ۳۷۹).

[۹] (قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۲۴۵).]

[۱۰] «مکاتیب عبدالبهاء» جلد ۲ صفحه ۲۵۵.

[۱۱] ایقان چاپ اول که دارای ۱۵۷ صفحه است.

[۱۲] (۹۴۳ جلد دوم رحیق مختوم).

[۱۳] روسیه تزاری که سال ۱۲۹۶ ه ش منقرض شد.

[۱۴] «ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوهٔ تسع رکعات سوال فرموده‌اید ان صلوهٔ با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تار بدر آرد. کتاب گنجینه حدود و احکام نقل از عبدالبها عباس صفحه ۳۲.».

[۱۵] ارض طا در نوشته‌های باب و بهاء به معنی شهر طهران می‌باشد و این سبک نگارش از شاهکارهای ادبی این دو خدای قرن اتم است!!.

[۱۶] در کتاب «مکاتیب عبدالبهاء» جلد دوم صفحه‌ی ۲۵۵ از بهاء الله شعر زیر را نقل می‌نماید، و ص ۲۱۱ آثار قلم اعلی جلد ۳ کل الالوه من رشح امری تالهت کل الربوب من طفح حکمی‌تربت تمام خدایان از ترشح امر من خدا شدند و تمام پروردگاران از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند.

[۱۷] Lord curzon لرد کرزن؛ کسی که با بنیامین کوئین یهودی در تهیه مواد لایحه‌ی استعماری سرپرستی فلسطین همکاری داشته است. (سرگذشت فلسطین ۱۱۴).

[۱۸] Lord Laming ton.

[۱۹] لردبالفور: کسی که وعده‌ی تشکیل حکومت یهود را در فلسطین در سال ۱۹۱۷ به رهبران یهودی انگلیسی داد. (سرگذشت فلسطین ۹۶).

[۲۰] باید توجه داشت که این گفته جناب شوقی جمله اغراق آمیزی بیش نیست و اعتبار و حیثیت بیکرانی که در مرکز جهانی خویش حاصل نموده است تا بدان پایه می‌باشد که ترس شدیدی از شکستن علنی قوانین اسلامی‌داشتند و مجبور بودند که ظاهرا قوانین اسلامی را مراعات نمایند و در صفحه ۳۱۸ همین کتاب می‌نویسد که حتی در آخرین جمعه توقف ایشان در جهان، با ضعف فراوان جهت ادای نماز جمعه در مسجد جامع شهر حاضر گردیده‌اند. در احکام بهائیت مسلما چنین نمازی آن هم به صورت جماعت وضع نشده است و ایشان برای حفظ ظاهر مجبور بودند که خود را مسلمانی روشن فکر معرفی کنند و از احکام اسلام پیروی نمایند و از طرفی همان طور که از صفحه‌ی ۳۲ کتاب گنجینه حدود و احکام تألیف اشراق خاوری در آخر فصل نماز برمی‌آید برای یک مرتبه هم در مدت عمر نماز نه رکعتی را که پدرشان واجب کرده بود، نخوانده‌اند تا کیفیت آن را بدانند و در جواب پیروانی که می‌خواستند آن نماز را بخوانند، گفته‌اند: برادرم میرزا محمد علی نماز را با اوراق دیگری به سرقت برده است... آفرین بر این پیشوا.

[۲۱] قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۳۴۵.

[۲۲] کتاب بدیع صفحه ۹ و ۱۲.

[۲۳] کتاب بدیع صفحه ۱۷۴.

[۲۴] ادعیه محبوب کتاب عهدی صفحه ۲۱۸.

[۲۵] قاموس توفیع منیع مبارک (۱۰۵ بدیع) جلد اول صفحه ۲۷۹ و مفاوضات عبدالبها» صفحه ۴۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

